



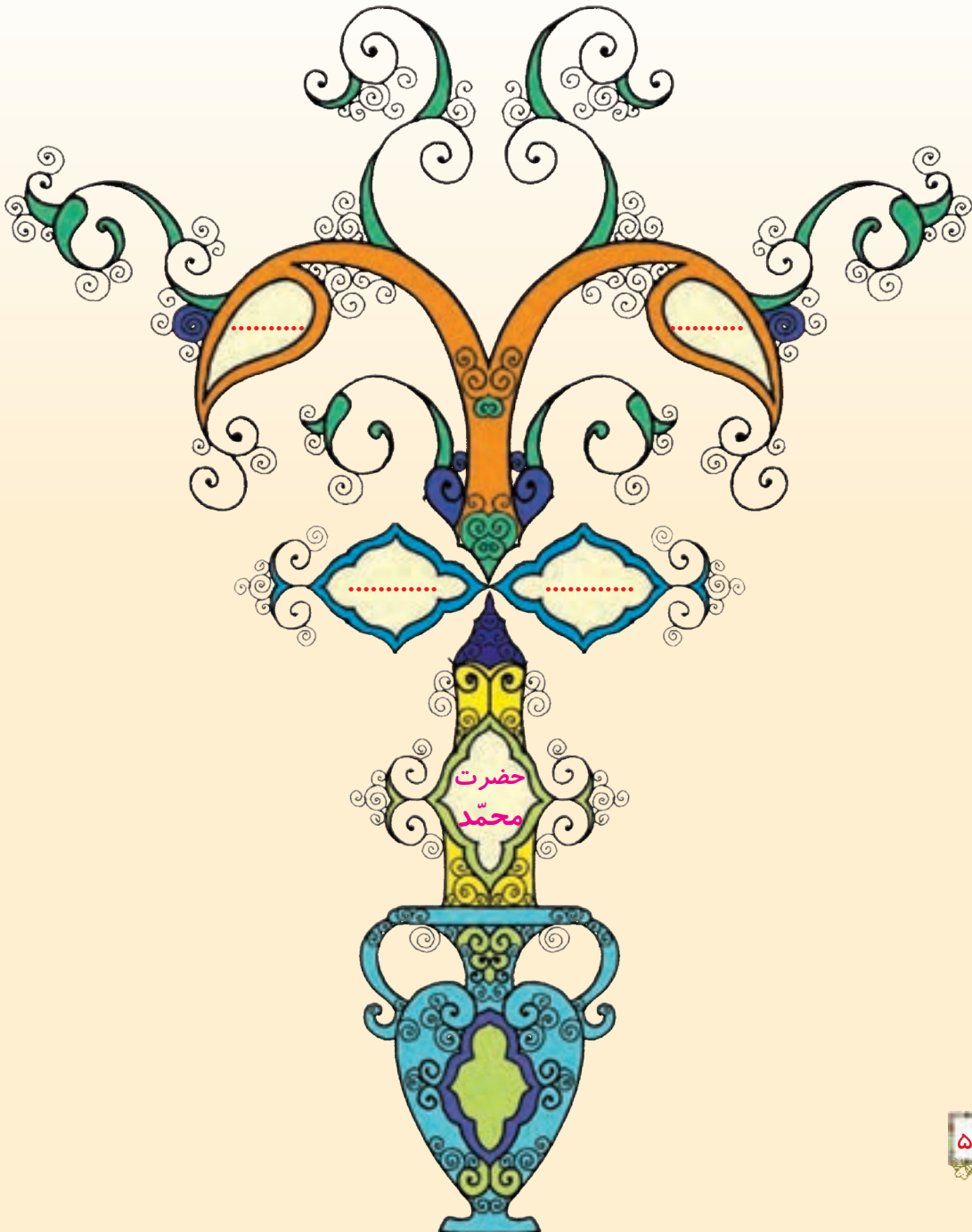


دوست دارم

من هم مانند امام علی (علیه السلام) و خانواده‌اش ...

کامل کنیم

نام افراد خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در جاهای مناسب بنویس.



فکر می‌کنم



وقتی آن مرد فقیر با غذا وارد خانه
شد، فرزنداناش چه گفتند؟

.....
.....

آن مرد فقیر به فرزنداناش چه گفت؟

.....
.....
.....



آن شب وقتی بچه‌های آن مرد
خوابشان برد، چه خوابی دیدند؟

.....
.....

یک کار خوب

اگر تو به جای آن بچه‌ها بودی و می‌خواستی با چند جمله از حضرت علی (علیه السلام)

و خانواده‌اش تشکر کنی، چه می‌نوشتی؟

.....
.....
.....

نماز بخوانیم

چند روزی است زینب با مادرش تمرین می‌کند. او می‌خواهد نماز خواندن را خوب یاد بگیرد.
یک روز مادرش می‌گوید: وقت آن رسیده است که دو رکعت نماز با هم بخوانیم.

و از زینب می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟
زینب خوش حال می‌شود و می‌گوید:
رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم نماز صبح را برای
خشنودی خدا می‌خوانم.





سوره ی حمد را می خوانم و پس از آن، سوره ی توحید را می خوانم.



دست ها را تا نزدیک گوش ها بالا می آورم و می گویم: «اللَّهُ أَكْبَرُ».



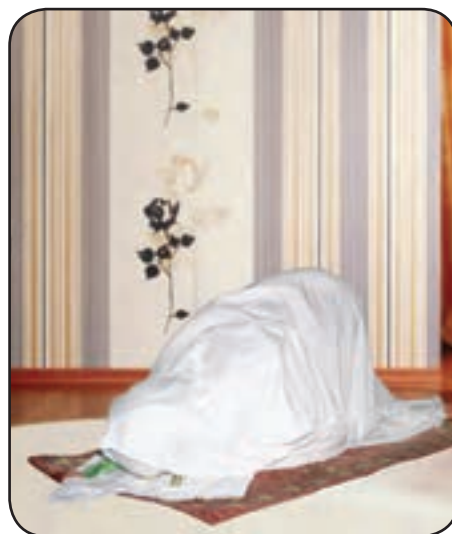
بعد از رکوع می ایستم.



آن گاه برای رکوع خم می شوم و سه مرتبه می گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.
پس از آن می نشینم.



سپس به سجده می روم و سه مرتبه
می گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



سپس دست هایم را برای قنوت رو به
آسمان بلند می کنم و دعا می کنم.



بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند
رکعت اول با سوره ی حمد شروع
می کنم.

پس از آن، رکوع و دو سجده را انجام می‌دهم، مانند رکعت اول.



حالا نوبت تشهد است. یعنی می‌نشینم و می‌گویم:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ،

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

و در پایان سلام می‌دهم. یعنی می‌گویم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

مادر زینب لبخند می‌زند و می‌گوید: آفرین دخترم! بهترین راه حرف زدن با

خدای مهربان، خواندن نماز است.

با هم بخوانیم



«رفتیم با هم»

زینب و نرگس	من و سمانه
رفتیم با هم	نمازخانه
امام مسجد	آمد دبستان
رفت توی محراب	با روی خندان
خدا بزرگ است	الله اکبر
کسی نباشد	با او برابر
الْحَمْدُ لِلَّهِ	شکر خداوند
که داده ما را	با خویش پیوند
ایّاک نَعْبُد	ما می پرستیم
فقط خدا را	تا زنده هستیم
نماز خواندن	چه خوب و زیباست
یاد خداوند	فروغ دلهاست

سید احمد زرهانی

تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلّم در
کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های
خود بخوانید.

خاطره

اولین نمازی که خواندم ...





بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد

رکوع

سجده

تشهّد

الله اکبر

پدر مهربان

هوا گرم و آفتابی بود. امام علی (علیه السلام) سبزی به دست گرفت و از خانه خارج شد. مقداری آرد، گوشت و خرما تهیه کرد و در سبذ گذاشت. امام از چند کوچه گذشت و به خانه‌ای رسید. چند کودک به همراه مادرشان در آن خانه زندگی می‌کردند. پدر آن‌ها در جنگ شهید شده بود. کودکان با دیدن مهمان خود خوش حال شدند و به طرف او دویدند. امام آرد و گوشت را به مادر داد تا برای بچه‌ها غذا پیزد. آن‌گاه به سوی کودکان رفت. آن‌ها را در آغوش گرفت و با دست خود خرمایی در دهانشان گذاشت. سپس با آن‌ها مشغول بازی شد. صدای خنده و شادی حیاط خانه را پر کرده بود. بچه‌ها از بازی با امام خسته نمی‌شدند. او مانند یک پدر نسبت به آن‌ها مهربان بود و آن‌ها را خیلی دوست می‌داشت. بچه‌ها هیچ‌گاه خاطره‌ی آن روز را فراموش نکردند.

بدانیم

امام اوّل ما مسلمانان، در روز سیزده رجب به دنیا آمد. او پسر عموی پیامبر خدا بود و از کودکی در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. امام علی (علیه السلام) اوّلین مردی بود که دین اسلام را پذیرفت. او بیش‌تر اوقات همراه و هم‌نشین پیامبر بود و دستورات اسلام را به خوبی از او یاد گرفت. پیامبر خدا حضرت علی را خیلی دوست می‌داشت و می‌فرمود: علی داناترین مردم است. امام علی با دختر پیامبر ازدواج کرد. خدا به آن‌ها فرزندانی مهربان و شجاع هدیه داد. سرانجام، امیر مؤمنان در مسجد هنگام نماز خواندن، به دست یکی از دشمنان دین خدا به شهادت رسید.



مرد آسمانی

نیمه شب‌ها توی کوچه می‌برد مردی به دوشش
با محبت نان و حلوا تا نمیرد توی کوفه
می‌برد او غصه‌ها را با یتیمان هم‌غذا شد
با تبسم می‌دهد او یا علی هستی همیشه
می‌رود آرام و تنها کیسه‌ای از نان و خرما
می‌دهد مردی خدایی کودک‌کی از بی‌غذایی
می‌دهد او مهربانی مرد پاک و آسمانی
دسته‌دسته نان گندم توی دل‌ها، پیش مردم

مهدی وحیدی صدر





فکر می‌کنم



امام علی (علیه السلام) با کودکانِ یتیم، بازی می‌کرد تا ...

دوست دارم



به آدم‌های نیازمند کمک کنم، پس ...

گفت و گو کنیم



داستان‌هایی را که از زندگی امام علی (علیه السلام) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.

امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



بهترین دوست

مرد مسافر خسته و عصبانی به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.

صدای پای اسبی به گوشش رسید.

مرد سواره به او سلام کرد.

مرد مسافر پرسید: کیستی؟

گفت: من حسن فرزند علی هستم.

با شنیدن این نام، مرد خشمگین شد

و با امام به تندی سخن گفت.

او از شهر شام آمده بود. شهری

که معاویه در آن حکومت می‌کرد.

معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام)

بود.

امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او

را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن بود؟
سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

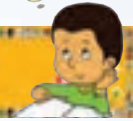
در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن، شبیه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبی (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به نیازمندان کمک می‌کرد.
کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها به شهادت رسید.







فکر می‌کنم



امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندى نکرد، چون....

گفت و گو کنیم



چه چیزهایی از داستان «بهترین دوست» یاد می‌گیریم؟

۱- به دیگران حرف زشت نزنیم.

۲-

۳-



امین و مینا

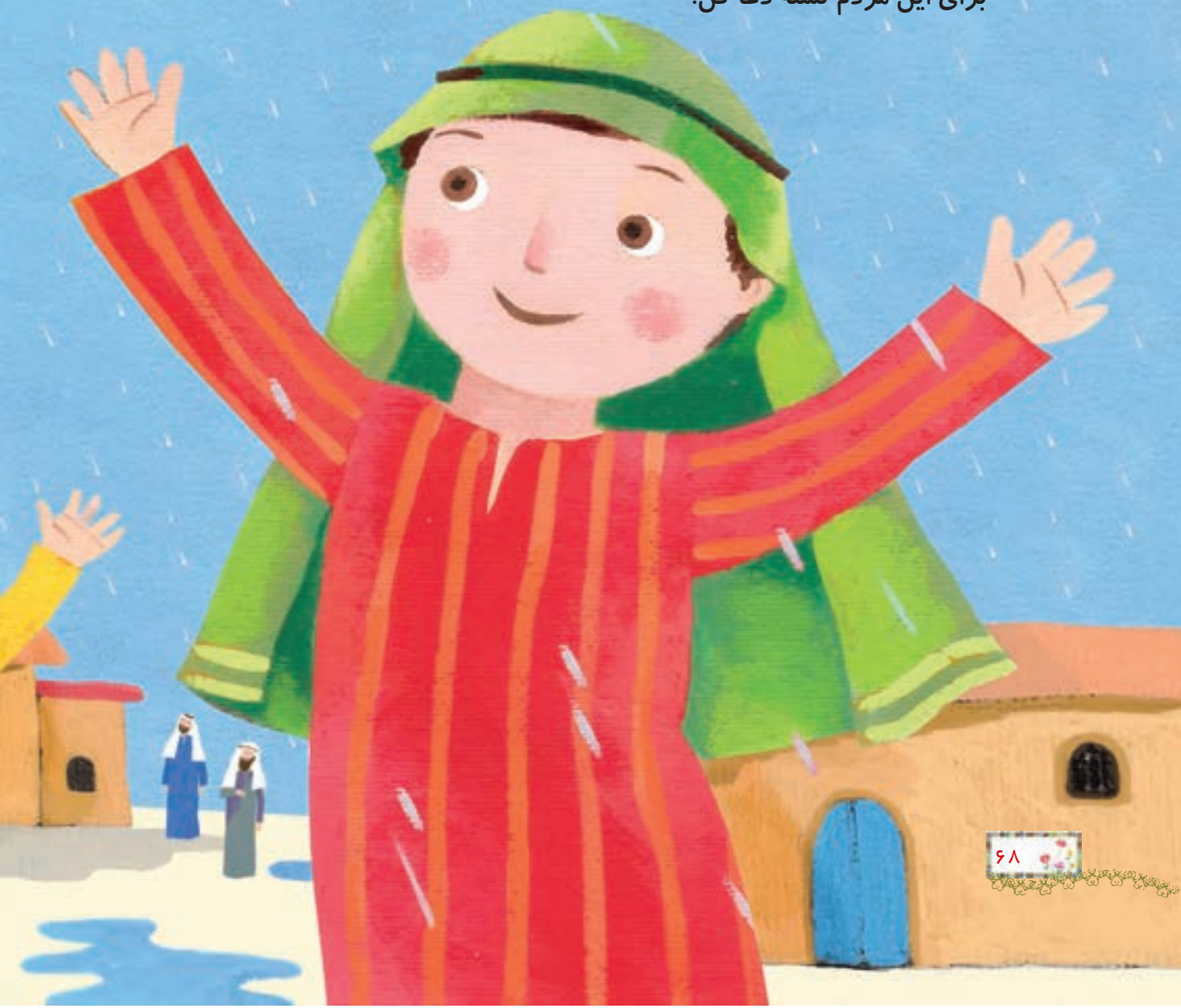


به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



دعای باران

چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: بیاید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران ببارد. آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند. - ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن! امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت: برای این مردم تشنه دعا کن!



امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر
می‌کنیم.
خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما
بفرست...
هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که هدیه‌ی خدا به امام
حسین (علیه السلام) بود!



بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السّلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد.
پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت.
پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السّلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود.
او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد.
سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.

فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السّلام) را خیلی دوست داشت که

امین و مینا

امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



گفت و گو کنیم



این نقاشی را رنگ آمیزی کنید و درباره‌ی داستان آن با
دوستانتان گفت و گو کنید.



بچه‌ها سلام!

کودکان مدینه به بازی و شادی مشغول بودند.
بوی عطر پیامبر در کوچه پیچید. رسول خدا به همراه یاران خود به مسجد می‌رفت.



چشم پیامبر که به کودکان افتاد، گفت: بچه‌ها سلام!
بچه‌ها دور پیامبر را گرفتند و یکی یکی گفتند: سلام! سلام!
پیامبر با مهربانی دست کودکان را می‌گرفت و آن‌ها را نوازش می‌کرد.
رسول خدا بچه‌ها را خیلی دوست داشت. او همیشه به یاران خود می‌گفت:
تا زنده هستم سلام کردن به کودکان را ترک نمی‌کنم!
کودکان از این که پیامبری چنین مهربان داشتند، خیلی خوش حال بودند.

بدانیم

معمولاً کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها سلام می‌کنند و با این کار به آن‌ها احترام می‌گذارند. اما پیامبر مهربان ما همیشه زودتر به دیگران سلام می‌کرد؛ حتی به کودکان!

دین اسلام به ما سفارش می‌کند وقتی همدیگر را می‌بینیم، اول سلام کنیم و بعد حرف بزنیم.

امام حسین (علیه السلام) می‌گوید:

«سلام کردن هفتاد پاداش دارد. شصت و نه پاداش برای کسی که سلام می‌کند و یک پاداش برای کسی که جواب سلام را می‌دهد.»
خداوند در قرآن به پیامبر می‌فرماید: «وقتی مؤمنان پیش تو می‌آیند،

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بگو: سلام بر شما»

(سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴)





فکر می‌کنم

سلام کردن به دیگران



دوست دارم

من هم مانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی با کسی روبه‌رو می‌شوم



گفت و گو کنیم

وقتی به یکدیگر سلام می‌کنیم...

۱- با هم بیش‌تر دوست می‌شویم.

۲-

۳-

یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در پایان نماز به پیامبر خدا درود می‌فرستیم

و می‌گوییم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.**

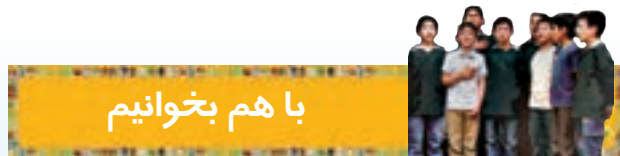
یعنی :

.....



امین و مینا

- امین: من از مینا کوچک تر هستم و سعی می کنم زودتر
- مینا: البته بزرگ ترها هم
- امین: سلام کردن نشانه ی به دیگران است.
- مینا: پیامبر خدا می گفت: تا زنده هستم



با هم بخوانیم

مثل نسیم

پیامبر عزیز ما	با روی پر خنده و شاد
همیشه و در همه جا	به هر کسی سلام می داد
سلام های قشنگ او	همیشه بود شنیدنی
مثل گل محمدی	ناز و لطیف و چیدنی
از آسمان لب هایش	سلام و خنده جاری بود
هوای کوچه های شهر	از سلامش بهاری بود
خنده ی او همیشه بود	مثل نسیم، بی صدا
مثل عبور شاپرک	میان باغ لاله ها

سید محمد مهاجرانی